

تأثیر فرهنگ ایرانی بر توسعه سیاسی

سید محمدرضا موسوی^۱ - سید مصطفی ابطحی^{۲*} - مسعود مطلبی^۳ - بهرام بیات^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲

چکیده:

بررسی فرهنگ سیاسی جوامع مختلف نماینگر آمادگی این جوامع برای پیدایی شیوه‌های حاکمیتی مردم سالار و یا اقتدارگراست. در مقاله پیش رو می‌خواهیم به این امر مهم و اساسی بپردازیم که توسعه سیاسی ایران در قالب یکی از ابعاد فرهنگی هویت ملی ایران یعنی "ایرانیّت" چگونه تعریف، بازیابی، پی جویی و نهایتاً به نتایجی خاص منتهی می‌شود. در واقع سوال اصلی که در این مقاله درصدد پاسخگویی به آن می‌باشیم این است که چه عوامل و مولفه‌های به عنوان موانع فرهنگ ایرانی در توسعه سیاسی ایران تاثیرگذار است؟ در پاسخ باید گفت ساختار جامعه قبیله‌ای یا مکانیکی، جامعه کوتاه مدت، ثبات جویی، پنهان کاری، خود مداری و فرهنگ سیاسی محدود- تبعی در جامعه ایرانی موجود در فرهنگ سیاسی ایران موجب عدم توسعه سیاسی در این کشور شده است. با شمردن مولفه‌های مختلف فرهنگ سیاسی و بررسی و تشریح آنها در این مقاله به نظر می‌رسد که عمده‌ترین عامل در همگرایی و ایجاد واگرایی و نرسیدن به جامعه ایده‌آل از نوع رفاهی - مادی و دور شدن گاه به گاه از آرمان‌ها و ارزش‌های انقلابی ایران اسلامی ضعف بسترها و ساختارهای فرهنگ است که سایر ساختارها را نیز متأثر از خود کرده است.

واژگان کلیدی: ایرانیّت، توسعه سیاسی، فرهنگ سیاسی، جامعه ایده آل، ساختارهای فرهنگی

^۱ - دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

moosaviut@gmail.com

^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران نویسنده مسئول

abtahi110@yahoo.com

^۳ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران

^۴ - استاد، گروه امنیت ملی، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران

مقدمه

توسعه سیاسی در رویکردهای مختلف، به شیوه‌های گوناگونی تعریف شده است. هر یک از این تعاریف، شاخص‌ها یا نشانگان متفاوتی را در نظر می‌گیرند. از این مهم‌تر، تعاریف ارائه شده گاه، معرف فرآیندهایی هستند که سازوکار رسیدن به توسعه‌ی سیاسی را مشخص می‌سازند، و گاه، تعاریف موجود، اهداف خود توسعه سیاسی را توصیف می‌کنند. بنابراین، روشن است، نمی‌توان تعریفی از پیش معین و ساده از این مفهوم به دست داد. با وجود این، روشن ساختن ابعاد این مفهوم با توجه به حجم کارهای فراوانی که وجود دارد، دور از دسترس نیست. در این پژوهش می‌خواهیم به این امر مهم و اساسی بپردازیم که توسعه سیاسی ایران در قالب یکی از ابعاد فرهنگی هویت ملی ایران یعنی "ایرانیت" چگونه تعریف، بازیابی، پی‌جویی و نهایتاً به نتایجی خاص منتهی می‌شود. اینکه ژئوپلیتیک ایران و انگاره‌های منبعث از آن چگونه در تکوین و نضج توسعه سیاسی ایرانی نقش‌آفرین بوده‌اند، مهمترین سوالی است که این پژوهش به دنبال گره‌گشایی از آن است.

توسعه سیاسی در تاریخ معاصر ایران

توسعه سیاسی ایران در شرایط پیشامشروطه به واسطه در کانون قدرت و سلطه بودن سلطان، بردگی بروکراتیک مردم (رعیت) و وجود رژیم‌های اقتدارگرای متکی به ظواهر دینی موجبات بی‌تحریکی سیاسی در مردم فقدان مشارکت و فقدان یا بی‌تاثیری طبقات اجتماعی شده بود و آن را در وضعیت توسعه نیافتگی سیاسی قرار داده بود.

اما در دوران پسا - مشروطه با تزلزل ارکان قدرت متمرکز قاجار که دلایل مختلف داخلی و خارجی داشت، نهادهای غیررسمی غیردولتی شکل گرفتند که هریک در پیروزی انقلاب مشروطه، سهمی ایفا کردند، ولی سهم و گسترش بیشتر آنان در سال‌های پس از انقلاب مشروطه روی حاصل این شکل‌گیری و قوام یافتن نهادهای مدنی، تمرکززدایی از ساخت قدرت سیاسی و روی نمایاندن توسعه یافتگی سیاسی بود. این تمرکززدایی نه تنها در نظام سیاسی، بلکه در نظام اداری هم شکل گرفت. حوادث بسیاری پس از انقلاب مشروطه در تمرکززدایی از قدرت سیاسی وجود داشت که از جمله آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: تحدید قانونی قدرت سلطان، تاسیس مجلس و مسئله تفکیک قوا و انجمن‌های محلی و مردمی. از این رو از میان شاخصه‌های فراوان توسعه یافتگی سیاسی پس از انقلاب مشروطه، می‌توان به موارد زیر اشاره

کرد: زایش احزاب و جمعیت‌ها، تعدد و تنوع مطبوعات و به میدان آمدن زنان. در دوران پهلوی، به واسطه شخصی شدن تصمیمات نخبگان به‌ویژه شاه، تشدید تمرکز-گرایی بوروکراسی اداری و تقویت سازمان‌های امنیتی و شدت یافتن سرکوب سیاسی، با یک دوره توسعه نیافتگی سیاسی روبه‌رو هستیم که با شاخصه‌هایی چون شکل‌گیری احزاب دولتی و فقدان فضایی برای مخالفت کردن و محدودیت انتشار آزادانه مطبوعات و... می‌توان آن را شناخت.

اما پس از انقلاب اسلامی، تمرکززدایی را در عرصه‌های مختلف، از جمله در ابعاد سیاسی-اقتصادی و در متغیرهایی مانند تفکیک‌گرایی در قوای سه‌گانه، گسترش تمرکززدایی در عرصه اقتصاد و شکل‌دهی شوراهای محلی و مردمی دامن زد که مطابق با اصل ۵۷ قانون اساسی این عدم تمرکز به خوبی به نمایش گذاشته شده است: در اصل ۵۷ قانون اساسی، قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران مستقل از هم هستند، ولی این قوا زیر نظر ولایت فقیه اداره می‌شوند. آنچه در این اصل آمده، تفکیک سه قوه مقننه، قضاییه و مجریه است که زیر نظر رهبری اداره می‌شوند. البته نظارت رهبری به منزله از بین رفتن استقلال قوا نیست؛ زیرا رهبری بر مبنای بند ۷ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، وظیفه حل اختلافات و تنظیم روابط قوا را بر عهده دارد. به بیان دیگر، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پس از پذیرش مهم‌ترین اصل خود، یعنی ولایت مطلقه فقیه عادل و جامع شرایط که عامه مردم آن را پذیرفته‌اند، نقطه اتصال قوای حاکم را ولی فقیه و رهبری و اعمال حاکمیت قوای مزبور را صرفاً بر اساس نظر و نظارت رهبر، مشروع و قانونی می‌داند. پس اصل ۵۷ بر دو مسئله تأکید دارد: نخست اینکه در ایران سه قوه وجود دارد و این سه قوه از یکدیگر مستقل هستند، به گونه‌ای که هیچ‌یک از قوا نمی‌تواند قوه دیگری را منحل سازد و او را از انجام وظایفش بازدارد یا آن را به تأثیر از خود به انجام اقدام یا اقداماتی وا دارد. دوم، این قوا زیر نظر رهبری است که خود منتخب مردم است. در واقع، نظارت ولی فقیه بر قوای سه‌گانه به این مفهوم است که وضع‌کنندگان قانون اساسی و مردمی که این قانون را تأیید کرده‌اند، نظارت عالی‌ترین منتخب خود را برای حفظ استقلال قوا لازم دیده‌اند. به بیان دیگر، رهبری در نظام جمهوری اسلامی از ویژگی‌هایی چون عدالت و تقوا برخوردار است و همین امر سبب اطمینانی برای مردم است که هیچ‌یک از قوا توان سوء استفاده و تمرکز قدرت را نخواهد داشت. (قانون اساسی، ۱۳۶۸: اصل ۵۷)

پیدایی انقلاب اسلامی با فقدان توسعه سیاسی در دوره پهلوی ارتباط تنگاتنگی دارد.

از این‌رو، پس از پیروزی کوشید خود به توسعه سیاسی در ابعاد مختلف و از جمله در موارد زیر دست بزند: گسترش فعالیت‌های حزبی، آزادی مطبوعات و رسانه‌ها، افزایش مشارکت سیاسی. تجربه جمهوری اسلامی ایران در دوره چهل ساله این نظام سیاسی، ملاکی برای ارزیابی نتایج انقلاب اسلامی از نظر دستیابی به توسعه سیاسی است. این تجربه که در راستای تحقق آرمانها و شعارهای مهم انقلاب اسلامی بوده است، نحوه رسیدن به توسعه سیاسی را در قالب افزایش ظرفیت نظام، برابری و انفکاک ساختاری پوشش می‌دهد. در این راستا، شاخص‌هایی مانند توسعه انسانی، تحقق عدالت اجتماعی، استقلال اقتصادی صنعتی و آزادی و مردم سالاری قابل ذکر است که در مجموع حاکی از ظرفیت‌های نظام جمهوری اسلامی در راستای تفکیک و تخصصی شدن امور و ایجاد برابری است. (شفیعی فر، ۱۳۹۴، ۱۰۸-۱۰۹)

ظرفیت‌سنجی زیرساخت‌های ملی برای توسعه سیاسی

برای بررسی ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های زیرساختی ملی برای توسعه سیاسی مجبور خواهیم بود که به اندیشه سیاسی ایران، قرن نوزدهم از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ چه اینکه این قرن را سرآغاز دوره مدرن می‌دانند که در ساخت سیاسی ایران نیز تغییرات عمده‌ای به بار آورد و از آن به عنوان حاکمیت شبه مدرنیسم یاد می‌شود. برآمدن و چیرگی شبه مدرنیسم دولتی و غیردولتی در ایران بر دو پایه استوار بود:

نخست نفی همه سنت‌ها، نهادها و ارزش‌های ایرانی که «عقب مانده» و سرچشمه حقارت-های ملی محسوب می‌شدند، و دوم اشتیاق سطحی و هیجان روحی گروهی کوچک اما رو به گسترش از جامعه شهری. (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۴۹)

حسین بشیریه، حکومت رضاشاه را دوره‌ای می‌داند که در آن نوسازی ایران (به شیوه غربی) از لحاظ فرهنگی و اقتصادی بر سایر اهداف به ویژه تغییر رابطه و شیوه اعمال قدرت و افزایش مشارکت سیاسی ترجیح داده شد. ماهیت نظام سیاسی در ایران چنان تأثیری بر سطح زندگی اجتماعی و اقتصادی گذاشته بود که طبقات با شئون مستقلمی مانند اشراف، اصناف و روحانیون امکان رشد و تاثیرگذاری بر حدود قطعی قدرت خودکامه پیدا نکرده بودند و اغلب اراده شاه در حکم قانون تلقی می‌شد. (بشیریه، ۱۳۸۰: ۶۷)

در نگاهی دیگر، احمد اشرف موانع توسعه سیاسی در ایران را از زاویه «شهر» بررسی می‌کند.

از دیدگاه اشرف، جامعه ایرانی میان شرایط دوگانه اقتدار و سلطه حکومت مرکزی و نظام خودکامه و شهپدیری متمرکز از یک سو یا پاشیدگی آن، که همراه با سلطه نظام ملوک الطوائفی و خان خانی یا نظام شهپدیری پراکنده بود و در آن ملوک الطوائف یا شهپدران خودکامه حکومت داشتند، از دیگر سو نوسان می کرد. (قاضی مرادی، ۱۳۸۴: ۴۴)

از دیدگاه تاریخ تفکر و جامعه شناسی عقاید، در اواخر قرن نوزدهم، مبارز پرنفوذی چون سید جمال الدین اسدآبادی بر این اعتقاد بود که عامل عمده عقب ماندگی عمومی جوامع مسلمان از غرب مدرن همانا افول فلسفه در این جوامع است. از نظر سید جمال و پیروانش هرگونه اصلاح عمیق و ماندگار در گرو احیای فلسفه بود. (قاضی مرادی، ۱۳۸۴: ۲۳)

شکست سهمگین ایران از روسیه در قرن هجدهم، موجب اندیشه اصلاح در ذهن نخبگان سیاسی شد. در حالی که چند سال قبل از این جنگها و در آخرین سالهای این قرن، نمایندگان جمهوری فرانسه که به ایران آمده بودند، در بازگشت در توصیفی دقیق از احوال ما نوشتند: «ما در ایران کسی را ندیدیم که از اتفاقات بزرگ اروپا و انقلاب کبیر فرانسه اطلاعی داشته باشد. حتی صحبت جنگ را هم نشنیده‌اند. همگی در بی اطلاعی کامل از حوادث خارج از کشور خود به سر می برند». (توکلیان، ۱۳۹۰)

نخستین تلاشها در ایران برای نوسازی سیاسی توسط عباس میرزا شکل گرفت. او ابتدا برنامه اصلاحات را در حوزه محدود نیروی نظامی پیش گرفت و سپس آن را به حوزه علوم توسعه داد. این دوره شروع اصلاحات با اصلاحات دیوانی و نیز فرهنگی - آموزشی بسیار محدود در دوره محمدشاه تداوم یافت. دوره صدارت امیر کبیر و تلاش های اصلاح طلبانه او - به رغم گسترده تر بودن نسبت به تلاشهای پیشین - آن قدر کوتاه بود که به عرصه اصلاحات سیاسی کشیده نشد. (قاضی مرادی، ۱۳۸۷: ۳۴)

نقش هویت فرهنگی در توسعه سیاسی

فرهنگ و هویت فرهنگی - چه به عنوان هدف و چه به عنوان وسیله - در اندیشه‌های توسعه اغلب نقش و اهمیتی محوری نداشته است و معمولاً عده‌ای از اندیشمندان با جزمی نگری به سنت و تأکید مصرانه بر حفظ و دفاع از آن، نوسازی و توسعه سیاسی برخی جوامع را به تعویق انداخته‌اند. اما با مرور زمان دیدگاهی مخالف و در عین حال مشهور پدیدار شد که مدافعان و حامیان آن، بر گذار خطی و روبه‌های این چنینی تأکید داشتند و معتقد بودند که روند تاریخ

از حرکت باز نخواهد ماند. این گروه برای ایجاد دگرگونی در جوامع و برای رسیدن به رشد و توسعه سیاسی، مانند کتاب آشپزی رفتار کردند که البته نه تنها نتیجه‌ای نگرفتند، بلکه از کاروان رشد و توسعه نیز بازماندند. (الهی منش، بی‌تا)

از دیدگاه توسعه، فرهنگ مجموعه سازگار افکار و اندیشه‌ها نیست بلکه در بطن هویت فرهنگی نظام سیاسی، مجموعه متضادی از باورها وجود دارند که باعث «پارادوکسیکال» کردن فرهنگ می‌شوند. این باورها ناشی از آبخشورهای متفاوتی است و با توجه به اینکه در هر دوره تاریخی باورهای فرهنگی حالتی محوری دارند، نظام‌های سیاسی گوناگونی شکل می‌گیرد. در واقع یکی از مهمترین و اصلی‌ترین وسیله حفظ نظامها فرهنگ است، چرا که عناصر متفاوت هر اجتماع و نظام سیاسی، از طریق بستر فرهنگ به یکدیگر پیوند می‌خورند. وقتی جامعه‌ای دچار خلأ فرهنگی شود، دیگر نمی‌تواند خصلت نظم‌پذیری به خود گیرد و اگر نظم و انتظامی بر جامعه حاکم نباشد، رفتارها و کنش‌های فردی و گروهی و اجتماعی، قابل محاسبه و هدایت و برنامه‌ریزی نخواهند بود. (همان)

محمدحسین الهی منش در مقاله **نقش هویت فرهنگی در توسعه سیاسی عوامل فرهنگی**

تضعیف کننده توسعه سیاسی را اینگونه بیان می‌دارد:

۱. جزمیت: این عامل مانع فرهنگ خلاق و پرورش ذهن مبتکر است. هر عقیده جازمی موجب می‌شود که مردم آگاهی‌ها و توانایی‌های خود را نادیده بگیرند و آرام آرام از رفتار انسانی دوری گزینند؛ در حالی که مردم باید باطن خود را در اندیشه‌ها و اعتقاداتشان کاملاً آزاد احساس کنند و بر این باور باشند که هرگونه آموزش یا تأثیر خارجی دیگر، ساز و برگ است برای کمک به خود جهت بررسی اعتقاداتشان و تنها ابزاری که جامعه برای اصلاح افراد در اختیار دارد، آگاهی تکامل یافته باطنی آنهاست. این به منزله قطب‌نمایی است که جهت نقشه (دنیای واقعیات) را به روشنی و به گونه‌ای دقیق می‌نمایاند و بدین سبب توانایی تأثیرگذاری بر طریق توسعه را دارد.

جزمیت دستگاه حاکمه نیز امکان استفاده مطلوب از نیروهای خلاق و سازنده اجتماع را به هدر می‌دهد و تاریخ بیانگر این واقعیت است که پیشرفت اجتماعی و توسعه سیاسی، محتاج همکاری مردم در امور دولتی است. ذکر این مطلب ضروری است که اعطای امتیاز در وجوه متفاوت به سود طبقه و قشری خاص از سوی دولت، خواه ناخواه بر عدم تمایل مشارکت سیاسی

سایر اقشار اثر می‌گذارد؛ بنابراین باید به نیروی مردم اهمیت داد، چرا که پیشرفت همه جانبه نظام سیاسی، بدون تشریک مساعی مردم معنا و مفهومی نخواهد داشت.

۲. وجود تفکر افراطی درباره هویت‌های فرهنگی جوامع: در گذشته این عمل برای ستایش نژاد و ملت صورت می‌گرفت که می‌توان از آلمان هیتلری و ایتالیای زمان موسولینی نام برد و دانست که چگونه افراط بیش از حد و تأکید صرف بر نژاد و ملت و دولت، عواقب وخیمی به بار آورد.

اگر هویت فرهنگی جامعه‌ای چنین مشخصه‌ای به خود گیرد، تبیین و تعیین توسعه سیاسی در مفهوم واقعی آن غیر ممکن است.

۳. سیاست زده کردن فرهنگ و دستاویز نمودن آن: چنین روندی مانع اساسی توسعه سیاسی به شمار می‌آید و در نهایت، به نوعی ابتذال و عوام‌پسندی (از جمله نابودی ارزش‌های ناب و خلاقیت و ابتکار)، افزایش ناسازگاری، تضاد، خشونت و نابسامانی اجتماعی مبدل می‌شود.

۴. اعتقاد به ریاضت فرهنگی: سخن از خود بسندگی فرهنگی نابجاست و نمی‌توان خود را در دنیا منزوی انگاشت. در این صورت باید روزنه امید به پیشرفت و ترقی را بسته تلقی کرد.

۵. وابستگی غیر اصولی و محافظه کاری سنتی درباره نیاکان: وجود دیدگاه محدود و بسته در زمینه طبیعت، انسان و محیط؛ روحیه بی‌اعتمادی و عدم تفکر استقرایی داشتن، از موانع فرهنگی توسعه به شمار می‌آید. (همان)

موانع فرهنگ ایرانی در توسعه سیاسی

عوامل و مولفه‌های زیادی به عنوان موانع فرهنگ ایرانی در توسعه سیاسی این کشور تاثیر گذار است که در این قسمت به صورتی مجمل و صرفاً به بخشی از آنها اشاره می‌شود:

ساختار جامعه قبیله‌ای یا مکانیکی: جوامع عقلانی که از توسعه‌ای نسبی در همه سطوح برخوردارند و بافت قبیله‌ای را پشت سر گذاشته‌اند به تعبیری دارای همبستگی ارگانیک هستند و تقسیم کار تخصصی در آنها موجب شده است که فرد نیست به کل اجتماع وابستگی ارگانیک پیدا کند دست و چشم و گوش همه در خدمت شخص هستند در حالی که هر یک کار جداگانه‌ای را متقبل شده‌اند در این جامعه کار تخصصی است و تعویض عناصر آن ممکن نیست و در عین حال همه در خدمت حیات کالبد اصلی هستند این مورد تمثیلی است که می‌تواند تا حدی تفاوت‌های بین این در فرهنگ را روشن نماید. در همبستگی ارگانیک،

روحیه اشتراک روحیه اشتراک مساعی جمعی، زیاد و قابل ملاحظه است. اگر باید برای سرنگونی حاکمیتی شرکت کند. دلایل آن را می‌داند و نوع شرکت خود را نیز می‌شناسد. به منظور اصلاح و بهبود در آن شرکت می‌کند و نه به امید تجارت و تصرف مواضع افراد قدیم. همبستگی ارگانیک باور ندارد که بتواند حکومت را ساقط کند برای اینکه خودش در منابع ملی و چپاول آن با دست باز عمل کند، حکومت را ساقط می‌کند به دلیل اینکه وظایف تخصصی خود را خوب انجام نمی‌دهد و اینکه افراد لایق‌تر باید به جای آنها بنشینند در فرهنگ همبستگی ارگانیک منابع جامعه نیز در خور توجه است و فرد منافع خود را در منافع جامعه می‌بیند، در همبستگی مکانیکی منافع افراد بر منافع جامعه اولویت دارد و همین مورد برای متلاشی کردن جامعه کفایت می‌کند در نوع همبستگی ارگانیک، جامعه نیاز به فداکاری دارد و برای رشد خود قربانی می‌طلبد، نوع همبستگی مکانیکی، افراد متوقع هستند که جامعه فدای آنها شود که البته نشدنی است تفکیکی این چنین از دو الگو، نمونه‌ای عالی است که در بستر اجتماع به صورت خالص پیدا نمی‌شود، آمیزش از این دو وجود دارد. عناصر هر نوع که بیشتر باشد. جامعه را به سمت خود متمایل می‌کند. (رضا قلی، ۱۳۷۳: ۱۹۶)

جامعه کوتاه مدت: فقدان استمرار بلند مدت، منجر به وقوع تغییر است، چشمگیر از یک دوره کوتاه مدت به دوره کوتاه مدت بعدی می‌شد به نحوی که تاریخ به صورت رشته‌ای از دوره‌های کوتاه مدت پیوند خورده به هم درآمد. بنابراین از این جهت تغییرات فراوان‌تر و معمولاً اساسی‌تر و تحرک اجتماعی از طبقه‌ای به طبقه‌ی دیگر به مراتب شدیدتر از جوامع سنتی اروپا بود. اما باز و بنا به تعریف این شرایط سبب می‌شد تغییرات انباشتی در بلند مدت از جمله انباشت دراز مدت دارایی، ثروت، سرمایه، نهادهای اجتماعی و خصوصی، حتی نهاد-های آموزشی بسیار دشوار شود. همه اینها در هر دوره کوتاه مدت به شکل عادی پیشرفت می‌کردند یا وجود داشتند ولی در دوره کوتاه مدت بعدی باید از نو پی‌ریزی می‌شدند یا از اساس تغییر می‌کردند. (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۳)

ثبات جویی: فعالیتی که انسان را چنان در زمان حال ادغام می‌کند اصلاً آینده‌ای برای خویش متصور نباشد. از این رو فعالیت‌های معطوف به تلاش معاش، فعالیت‌هایی‌اند که با ناامیدی دنبال می‌شوند این ناامیدی ما را به سر خم کردن در برابر وضع موجودمان راند. در این سازگاری با ناامیدی بود که کوشیدیم خود را نسبت به آنچه داریم یا به ما داده می‌شود راضی کنیم و آن را قسمت تقدیری خویش بدانیم از جمله، به این دلیل قناعت طلبی در فرهنگ

ایرانی اعتبار یافته که قناعت طلبی در اصل بروز سازگاری با ناامیدی است. در قناعت انسان رویارویی برای دست یافتن دارد و نه در صورت داشتن آن امید به تحققش. پس همین می ماند که بکوشیم که خود را نسبت به وضع موجودمان راضی نگه داریم تا مبادا وضع از اینکه هست بدتر شود. سازگاری با ناامیدی چنان ما را در بند کرده است که انگار قدرت به تصور آوردن وضع بهتر را از دست داده ایم: پس اصلاً نمی دانیم کار و کوشش به چه کارمان می آید در این حال، همین می ماند که وضع موجود نامطلوب را با انتظار کشیدن آنچه می دانیم چیست تحمل کنیم. (قاضی مرادی ۱۳۸۶: ۱۴۸)

پنهان کاری: ساختار اجتماعی و فرهنگی زندگی ایرانیان بر نوعی ساختار بنیادی تقابلی میان درون و بیرون مبتنی است. بیرون برای ایرانی عرضه تضادها، ناامنی ها، فقدان اعتماد و اطمینان و به نوعی تنازع بقای غیر اخلاقی است. اما در عرصه درون، عرصه اعتماد، اطمینان، آرامش، پیش بینی پذیری، فهم متقابل و استیفای حقوق و فضایل اخلاقی و عموماً سرشا از دگرخواهی و فداکاری برای دیگران است. به همین دلیل، عرصه خصوصی و عرصه حکومتی در عرصه متقابل در زندگی ایرانی بود و عرصه عمومی حیات چندانی نداشته است. زندگی در چنین وضعی سبب می شود که در ایران، ظاهر آدمی حاکی از طبع متباینی است که در اوست او در بیرون ناچار است که بالاخص در روابط قدرت به هیچ وجه درگیری مستقیمی پیدا نکند از این رو به سمت حفظ ظاهر و ظاهر سازی گرایش فراوانی پیدا می کند. روحیه تملق و چاپلوسی همراه با ادب و احترامی که رفتار ایرانی همیشه با آن توأم است این ظاهر سازی را تقویت می کند. نتیجه در ایران همه چیز در صورت ظاهر خلاصه می شود و آبرو اصلی ترین ابزار اعتماد به نفس است. (میرزایی و رحمانی ۱۳۸۷: ۳۹)

خودمداری: برخلاف نظریه های که فردیت یا اصالت فرد را به عنوان یکی از پایه های نیرومند توسعه و شکوفایی انسان قلمداد می کند و آن را اساس اراده شهروند اجتماعی در فرایند شکل گیری احزاب و گروه های متشکل سیاسی می داند. البته علت آن را باید در فرهنگ سنتی جامعه ایران جستجو کرد. بدین معنی که افراد در سطوح مختلف اجتماعی ضمن حفظ الگوی فرد گرایانه خود تنها در امور خاص دینی قائل به تشکل های جمعی بوده اند و در این اجتماعات نیز به دلیل ترس سنتی از حکومت، هرگز مسائل سیاسی و اجتماعی مطرح نمی شد. در حالی که فردگرایی در سنت غرب دستاورد دیگری داشت. در جوامع غربی مشارکت سیاسی در قالب احزاب و گروه های ذی نفوذ صورت می گیرد که فرد آن را محلی مناسب برای تأمین

اهداف فردی خود تلقی می‌کند، در حالی که در ایران چنین باوری به وجود نیامده و درونی نشده است. این روحیه ریشه در بی‌اعتمادی نسبت به ساخت و سازهای پنهانی شکل‌های جمعی دارد و معلول یک هنجار و بینش سنتی در فرهنگ سیاسی - اجتماعی در ایران است. فرهنگی که به فرد آموخته، برای نامیدن منافعش باید به خود متکی باشد. با چنین طرز تلقی فرد همواره ترجیح می‌دهد منافع فردی خود را در دوری‌گزینی هر چه بیشتر از مشارکت‌های گروهی و بعضاً حزبی تأمین کند.

گسست‌ها و پیوست‌های توسعه سیاسی و ثبات/بی‌ثباتی سیاسی

دستیابی به توسعه فرایندی است پیچیده، دشوار، زمان‌بر که از یک طرف نیازمند تلاش و ممارست فراوان، ثبات قدم، عزم راسخ و بسیج تمام منابع در جهت دستیابی به آن است و از طرف دیگر نیازمند بستر سیاسی اجتماعی آرام و با ثبات به عنوان شرط اولیه تحقق آن می‌باشد و هر هدفی که برای توسعه در نظر بگیریم، از جمله، توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی یا اجتماعی، یا توسعه همه‌جانبه، وجود ثبات سیاسی برای تحقق این اهداف ضروری می‌باشد. اصولاً «دولت توسعه‌خواه» که به دنبال دستیابی به توسعه است نخستین مقدماتی که باید جهت تحقق توسعه فراهم کند ایجاد ثبات در عرصه‌های مختلف دولت، از جمله ثبات سیاست‌ها، ثبات در مدیریت، ثبات قوانین و ... می‌باشد. تغییرات پی‌در پی در سیاست‌های قوانین، استراتژی‌ها، و سر در گمی در پیگیری اهداف مختلف توسعه سبب از بین رفتن منابع و امکانات لازم جامعه و از دست رفتن فرصت توسعه می‌شود. علاوه بر آن، وجود هرگونه بی‌ثباتی سیاسی مثل جنگ، کودتا، شورش‌های گسترده و وجود تهدیدات نسبت به بقای نظام، توسعه را از اولویت می‌اندازد و منابع و امکانات جامعه را به سوی اهدافی غیر از توسعه سوق می‌دهد. اهمیت محیط با ثبات در جهت دستیابی به توسعه از منظر اندیشمندان مختلف مورد تأیید قرار گرفته است. مثلاً از نظر هانتینگتون «تفاوت بین دولتها در رسیدن به رشد و برابری یا عدم دستیابی به هیچ کدام از آنها، به محیطی که در آن رشد تحقق می‌یابد، وابسته است و «اهمیت وجود ثبات و بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای مختلف از تفاوت میان دموکراسی و خودکامگی مهم‌تر است». (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵)

دکتر سریع القلم در این باره و لزوم وجود ثبات سیاسی در دستیابی به توسعه می‌نویسد: توسعه به آرامش سیاسی نیازمند است تا افراد و مجموعه‌های انسانی به فکر ابداع و خلاقیت

باشند. فراز و نشیب‌های سیاسی و بلا تکلیفی در میدان مشروعیت سیاسی، تحقق توسعه را به تاخیر می‌اندازد و در نهایت، آن را غیر ممکن می‌سازد. نا آرامی سیاسی، اطمینان و امید به آینده را که زمینه ساز توسعه است، مختل می‌سازد و فضای تصمیم‌گیری و سیاستگذاری جامعه را آلوده می‌کند و در مجموع به کاهش کارایی و مطلوبیت می‌انجامد. (سریع القلم، ۱۳۷۵: ۹۳) ایشان همچنین یکی از موانع اصلی در راه دستیابی به توسعه در بسیاری از کشورهای جهان سوم را، نداشتن تعریفی روشن از اهداف و منافع ملی می‌داند که با وجود آوردن بی‌ثباتی در سیاست‌ها و استراتژی‌ها سبب عدم تحقق توسعه شده است: «یکی از مشکلات و موانع جدی در مسیر پیشرفت جهان سوم، تغییر دائمی تعاریف مربوط به منافع ملی، اهداف و اصول کلی سیاست داخلی و خارجی است. این تعاریف با روی کار آمدن گروه‌ها و دولت‌های جدید و قرار گرفتن آن‌ها در مصدر قدرت، پیوسته دچار نوسان و تحول می‌شوند. (همان)

از طرف دیگر از نظر ایشان دلیل پیشرفت و توسعه در کشورهای توسعه یافته جهان سوم، وجود آرامش و ثبات سیاسی بوده است عموم کشورهای توسعه یافته در جهان سوم در شرایطی به طرف مازاد ملی و نظم اجتماعی حرکت کرده‌اند که از یک آرامش نسبی سیاسی برخوردار بوده‌اند. (سریع القلم، ۱۳۷۵: ۱۳۳)

با توجه به اینکه دستیابی به توسعه مستلزم عزم راسخ نخبگان و دولت، بسیج منابع و امکانات، و فراهم آوردن بستر و محیط امن و آرام می‌باشد، بی‌ثباتی‌های سیاسی از نوع جنگ داخلی و خارجی، ناآرامی‌های اجتماعی، تهدیدات امنیتی نسبت به جامعه و نظام سیاسی و ... بر رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی، سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، فرار سرمایه‌های مالی و انسانی، تاثیر منفی و مخرب دارد و علاوه بر آن باعث از اولویت افتادن توسعه و توجه به اهدافی غیر از آن می‌شود. همچنین بی‌ثباتی در مدیریت، سیاست‌ها و قوانین در اثر منازعات سیاسی و عدم توافق نخبگان و گروه‌های اصلی جامعه، نداشتن استراتژی و برنامه مشخص و ... با غیر قابل پیش بینی نمودن آینده، و افزایش ریسک باعث از بین رفتن فضای مناسب سرمایه‌گذاری اقتصادی می‌شود و به جای آن فعالیت‌های زود بازده و عمدتاً مخرب اقتصادی رواج پیدا می‌کند. علاوه بر آن با تغییر مکرر مجریان در اثر مسائل سیاسی و جناحی و عدم توجه به اهداف ملی و به جای آن توجه به اهداف گروهی و حزبی و تغییر مداوم سیاست‌ها، اولویت‌ها و اهداف توسعه علاوه بر تحقق نیافتن هیچکدام از آن اهداف و اولویت‌ها، امکانات و منابع کشور از طریق نوسانات و تغییر مکرر در پیگیری هدف‌های متفاوت و بعضاً متضاد و در دعوای سیاسی هدر

می‌رود. همین مساله دستیابی و تحقق اهداف توسعه را غیر ممکن می‌سازد. (موثقی و کرم-زادی، ۱۳۹۰: ۳۳۸-۳۳۹)

ناسیونالیزاسیون «سیستم سیاسی» و نوزایش «توسعه سیاسی»

اساساً گفتمان ناسیونالیسم ایرانی با مولفه‌هایی چون عظمت و شکوه تاریخی، استقلال و تنفر و بیزاری از بیگانگان و گفتمان انبساط سیاسی با مولفه‌هایی چون توجه به مولفه‌های تمدنی غرب، تجدد و انقلاب فکری و اصلاح ساختار قدرت شناخته می‌شوند. براساس این دیدگاه، کشوری که علاقمند به توسعه است، موظف است در حوزه اندیشه خود به انسجام درونی دست یابد؛ زیرا این انسجام نتیجه انسجام فکری است و مرکز ثقل انسجام فکری، نخبگان هستند که باید میان خود به اشتراک استنباطی برسند. (توحیدفام، ۱۳۸۲، ۱۵۴)

زوال انسان‌ها، مجموعه‌ها و تمدن‌ها ابتدا از درون آغاز می‌گردد. همچنین شکوفایی و شوکت انسان‌ها، مجموعه‌ها و تمدن‌ها نیز از درون شروع می‌شود. آنچه در جوهر و ذات پدیده‌ها می‌گذرد، مهمتر از نیروهای خارجی است که قصد اثرگذاری و نفوذ دارند. لذا چه در توسعه نیافتگی، چه در پیشرفت و بالندگی و تمدن‌سازی و چه در عقب ماندگی، سقوط، اضمحلال و زوال، درون مهمتر از بیرون است... بحران انسجام درونی - یا به تعبیری ناسیونالیزاسیون سیستم سیاسی - در طول تاریخ ایران همواره یکی از موانع عمده توسعه سیاسی بوده است. اگر یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی را مشارکت سیاسی بدانیم، مهمترین دلیل عدم مشارکت سیاسی به مسائل درونی جامعه ایرانی مرتبط می‌شود. این مسئله نه تنها به عدم هماهنگی صاحبان ثروت، علم و قدرت جامعه ایرانی بر می‌گردد، بلکه مهمتر از آن به نبود انسجام فکری و تصورات تخیل‌گونه و غالب و حاکم بر این جامعه، مربوط می‌شود. حل این بحران و زمینه‌سازی برای تحقق یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی - نظیر تغییر مشارکت سیاسی، که خود ضامن امنیت - مستلزم اصلاحات پایه‌ای است. (همان: ۱۵۴-۱۵۵)

امواج اصلاحات ملی به مثابه ناخرسندی از توسعه سیاسی

اگرچه مباحث آکادمیک توسعه سیاسی در سطح بین‌المللی تنها قدمتی پنجاه ساله دارد، اما مطلوب‌ها و شاخص‌های توسعه سیاسی همواره گمشده انسان بوده است. به ویژه در قرون اخیر، تلاش‌ها و مبارزه‌های پیگیر و پرهزینه‌ای برای دستیابی به این شاخص‌ها در کشورها و جوامع مختلف صورت گرفته که ایران هم از این قاعده مستثنا نبوده و در یکصد سال اخیر

تغییر و تحولاتی را برای دستیابی به این هدف تجربه کرده است. از جمله تحولات عمده سیاسی در تاریخ معاصر ایران به انقلاب مشروطه (۱۲۸۵)، فضای باز سیاسی ناشی از تغییر قدرت در خاندان پهلوی (۱۳۲۰)، ملی شدن صنعت نفت و به دنبال آن تشکیل دولت مردمی دکتر مصدق (۱۳۳۲ - ۱۳۲۹) و پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ می‌توان اشاره کرد که این امواج بیشترین نقش آفرینی را در صحنه سیاست و توسعه خواهی کشور ایفا کرده‌اند. (اخوان کاظمی و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۰۹)

گرچه باید مد نظر داشت که فرایند دستیابی جامعه ایرانی به توسعه سیاسی و شاخص‌های متعالی آن، به یک چرخه زمانبر و طولانی تبدیل شده است. این فرایند طولانی نامتعارف، نهادینگی توسعه سیاسی را با وجود پرهزینه بودن مبارزات و جنبش‌های شکل گرفته در طول تاریخ معاصر، همواره با خطر تضعیف و عقب نشینی توسعه سیاسی همراه کرده است. مطالعه روند این چرخه نشان می‌دهد که در پس هر جنبش توسعه خواهی، نوعی واکنش تر میدوری در عرصه سیاست در ایران نیز شکل گرفته است. همچنین مطالعه روند توسعه خواهی سیاسی ایرانیان نشان می‌دهد که امواج شکل گرفته در تاریخ معاصر ایران تاکنون، «امواجی ناقص» بوده‌اند. اگر چه هر کدام از این امواج به نوبه خود در پیشبرد توسعه سیاسی سهمیم بوده‌اند، اما تا رسیدن به نقطه مطلوب توسعه یافتگی سیاسی در جامعه ایرانی هنوز فاصله وجود دارد. با روند پژوهی صورت گرفته و همچنین تبیین شرایط و وضعیت توسعه سیاسی در ایران، وجود پیشران‌های بالقوه از یک سو، و استمرار بازدارنده‌های ساختاری و فرهنگی بالفعل موجود بر سر راه توسعه یافتگی سیاسی از سوی دیگر نمایانگر آن است که برای تکمیل دستیابی به چرخه توسعه سیاسی، شکل‌گیری موج جدیدی در جامعه ایران در این حوزه در آینده بسیار محتمل خواهد بود؛ و پیشران‌های موجود نوید شکل‌گیری آن را می‌دهند. (اخوان کاظمی و دیگران، ۱۳۹۷، ۲۴۲-۲۴۳)

مطالعات توسعه سیاسی در ایران نشان می‌دهند که سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های دولت‌ها نقش عمده‌ای در دستیابی یا عدم دستیابی به توسعه سیاسی ایفا کرده‌اند. در واقع، توسعه سیاسی در ایران بیشتر از آنکه «جامعه محور» و «از پایین به بالا» باشد، «دولت محور» و «از بالا به پایین» بوده است. با این وجود، رشد نهادهای جامعه مدنی و گسترش مطالبات توسعه گرایانه در حوزه سیاسی از پایین، در آینده به شکل‌گیری دولت‌های توسعه‌گرای سیاسی خواهند انجامید و پیشبرد روند توسعه سیاسی را در ایران، بیش از گذشته تضمین خواهند کرد. (همان، ۲۴۳)

نخبگان ملی و توسعه سیاسی در ایران متاخر

در این قسمت سعی می‌شود که بیشتر از پژوهشی مورد استفاده قرار گیرد که دوره ۱۳۷۶-۱۳۸۴ را مورد کنکاش و واکاوی خویش قرار داده است، یعنی تحقیق «اجماع نظر نخبگان سیاسی و توسعه سیاسی» که توسط اساتید دانشگاه علوم و تحقیقات تهران نگارش شده است. اگرچه توسعه سیاسی فرآیندی پیچیده‌ای است که از عوامل و فاکتورهای گوناگونی تاثیر می‌پذیرد ولی با توجه به شرایط خاص جامعه ایران و نقش رفتار و رویکردهای افراد توانمند در تحولات این کشور نقش نخبگان در روند توسعه سیاسی ایران برجسته گردیده است. به این ترتیب اینکه اجماع نظر نخبگان سیاسی حاکم چه نقش و اهمیتی در روند توسعه سیاسی ایران در سال‌های ۸۴-۷۶ داشته است می‌تواند از اهمیت بسیار زیادی برخوردار باشد. کاوش‌های پژوهشی حاکی از این است که توسعه سیاسی به عنوان محور تفکر جنبش‌های اصلاحات، علاوه بر چالش‌های ساختاری و قانونی حاکم (موانع بیرونی)، در درون خود گفتمان نیز، هرگز مفهوم و تعریفی سیستماتیک، مورد اجماع و عملیاتی نیافت و ساز و کارها، مؤلفها و شاخص‌های آن مشخص نشد و مسأله عدم اجماع نظر و تعارض همچنان به عنوان یک پدیده مستمر در فضای سیاسی کشور باقی ماند، گویی تعارض و منازعه بخشی از فرهنگ سیاسی حاکم در میان نخبگان سیاسی ایران می‌باشد. (رحمانی و همکاران، ۱۳۹۵، ۴۷)

در هر حال به نظر می‌رسد که علت اصلی تعارضات و همچنین ضعف زمینه‌های اجماع در میان نیروهای سیاسی عمدتاً در راستای ادامه ساختار قدرت پاتریمونیالیستی (پدر سالارانه) در تاریخ معاصر ایران به رغم دگرگونی‌هایی که در آن رخ نموده است، به شکنندگی اختلاف‌ها و یا به سخن کلی تر ضعف زمینه اجماع و وفاق میان نیروهای سیاسی عمده در جامعه ایران بوده است. موارد مزبور به دلایل ضعف و شکنندگی ائتلافات را می‌توان به دو دسته کوتاه مدت و دراز مدت با ساختاری تقسیم کرد. دلایل‌های کوتاه مدت معمولاً به اختلافات شخصی، رقابت بر سر منصب‌ها، کوشش برای به دست آوردن امتیازات بیشتر و نظیر آن مربوط می‌شوند. در مقابل، عامل‌های درازمدت همان شکاف‌هایی هستند که میان مشروطه خواهی و مطلقه خواهی، اسلام‌گرایی و سکولاریسم، سنت‌گرایی و تجددگرایی و غیره پیدا شده‌اند. با عنایت به موارد مزبور فرضیه تحقیق مورد تأیید قرار نمی‌گیرد به این معنا که عدم اجماع نظر نخبگان سیاسی درون حاکمیت در خصوص توسعه سیاسی کشور در واقع اساساً موجب اختلال توسعه یافتگی

در ایران در بعد توسعه سیاسی که دغدغه اصلی این پژوهش است، می‌باشد. (رحمانی و همکاران، ۱۳۹۵، ۷۶-۷۷)

سیاست‌گذاری قومی- مذهبی، امنیت و توسعه پایدار سیاسی ایران

ایران کشوری چند قومیتی است و در این میان آنچه اهمیت دارد میزان سهم‌بری از قدرت و بهره‌گیری متفاوت اقوام گوناگون از منابع مختلف اقتصادی، سیاسی و ... است که باعث می‌شود احساس هویت و تعلق خاطر آنها به هویت‌های جمعی مانند احساس تعلق به ایران و ملیت ایرانی متفاوت شود؛ البته عوامل مذهبی و فرهنگی مختلف به تقویت یا تضعیف همبستگی منجر می‌شود.

بر حسب دو عنصر شاخص مذهب و زبان بین اقوام ایرانی تمایز وجود دارد و آنها را به چند دسته تقسیم می‌کند. بخش زیادی از جمعیت کرد زبان‌ها در غرب ایران و بلوچ‌ها پیرو مذهب تسنن هستند که از مذهب رسمی کشور متفاوت هستند. در عین حال ترک‌ها، لرها و بخش زیادی از عرب‌ها از نظر زبانی به حوزه زبانی متفاوت با زبان رسمی کشور - که فارسی است - تعلق دارند؛ اما از لحاظ مذهبی با توجه به اینکه پیرو مذهب تشیع هستند با مذهب رسمی کشور اختلافی ندارند. وجود این تفاوت‌ها در کنار توسعه نیافتگی نسبی استان‌های این اقوام در مقایسه با استان‌های فارسی زبان که شیعه هستند، احساس تبعیض، نابرابری و ستم ایجاد می‌کند و این فرضیه را شکل می‌دهد که حس تعلق آنها به هویت جمعی ایرانی، حداقل از لحاظ سیاسی کم رنگتر است. بر اساس مطالعاتی که درباره اقوام کرد و عرب انجام شده است، از زمان رضا شاه به بعد در رابطه با اقوام در تاریخ ایران اتفاق جدیدی روی داد (همچنین در ترکیه بعد از مصطفی کمال آتاتورک و عراق بعد از پیدایش رژیم بعث که در تاریخ پیش از آن با وجود کشاکش‌ها و جنگ‌های خونین، ناشناخته و بی سابقه است و آن پیاده سازی نوعی ناسیونالیسم است که پیدایش شکل‌های جدید سلطه و استیلا را منجر می‌شود و بر هژمونی و ایدئولوژی مبتنی است که هویت دیگری و فرهنگ و زبان آنها را نشانه می‌گیرد و تضادها، تبعیض‌ها و ستم‌های بعدی را به دنبال دارد و به جنگ و حذف فیزیکی نیز مشروعیت می‌بخشد. (حقمردی، ۱۳۹۲: ۲۳۲)

حائز توجه است که در نظام‌های سیاسی توسعه یافته میان حکومت و جامعه یک نوع رابطه از جنس ارگانیک برقرار است. حکومت (دولتها) در مقابل تقاضاهای مشارکتی و مطالبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم پاسخگو بوده و احساس مسئولیت می‌کند. همان طور که

گفته شد مشارکت سیاسی در یک جامعه با انتخابات و رأی مردم نمود پیدا می‌کند، بنابراین فرآیند درگیر شدن همه گروه‌های مردمی و یا قومیت‌های یک جامعه در همه مراحل توسعه در این بهبود، ظهور توانایی‌ها و قابلیت‌ها و در نتیجه رشد و تعالی مادی و معنوی مؤثر واقع خواهد بود. به همان اندازه که مشروعیت سیاسی و مشارکت قومیت‌ها کم‌رنگ‌تر باشد ثبات سیاسی یک نظام خدشه می‌بیند. ما همواره در تاریخ سیاسی معاصر خود تبعیض سیاسی از سوی دولت مرکزی به عنوان مؤثرترین نوع تبعیض که موجب حذف این گروه‌های قومی در هرم قدرت سیاسی شده است، به نظاره نشستیم. که در واقع دولت‌ها با برنامه از پیش تعیین شده خویش و با اقتدار سیاسی خود منجر به حاشیه رانی قومیت‌ها شده‌اند؛ به عنوان مثال ما در عصر پهلوی دوم شاهد عدم مشارکت اقوام در نام سطوح هستیم. باید تا حدودی این عدم توجه متقابل در عدم اعتماد ساختار و جوامع قومیتی به همدیگر را از یک سو و آن را تابعی از عدم تعامل حکومت با جامعه ایران از سوی دیگر جستجو نمود که ناشی از نگرش‌های سلبی دو سویه بوده است. چرا که با تثبیت پهلوی دوم و تحت تأثیر سیاست‌های استبدادی و فرهنگی پهلوی دوم حدود سه دهه انفعال سیاسی و سیاست انزواگرایانه بر اقوام و اقلیت‌های درون کشور حاکم گردید. در آستانه انقلاب اسلامی با فروپاشی استبداد، هر یک از اقوام، گروه‌ها، طبقات و اقشار جامعه ایران منزلت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را در ساخت اجتماعی ایران دوران پهلوی به وجهی نابرابر و تحت ستم می‌دیدند در کنار سایر گروه‌های سیاسی-اجتماعی و صنفی در مبارزات خود برای برچیدن رژیم پهلوی همکاری می‌کردند. (برزگر و دیگران، ۱۳۹۸: ۴۳۴-۴۳۵)

نتیجه‌گیری

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و ایجاد تحول در نحوه ارتباط میان مردم و حاکمیت در داخل و ایجاد انگیزه‌های همسو مثبت میان مسئولان و شهروندان ایرانی برای اثبات حقانیت و تثبیت آرمان‌های جهانشمول انقلاب اسلامی در سطح و گستره جهانی و نیز فراگیر شدن گفتمان کثرت‌گرایی فرهنگی در سطح بین‌المللی، ما (در تمام دولت-ملت‌ها) شاهد تحولات مشهود و ملموسی در فرهنگ‌های سیاسی حاکم به سمت و سوی فرهنگ مدنی و پلورال هستیم. آنچه مهم می‌نماید و باید به شکل جدی بدان پرداخت این است که با توجه به فراهم بودن این شرایط تاریخی که هم در سطح ملی (وجود نظام دینی مردم‌سالار مورد اعتماد و وثوق عموم) و هم در سطح بین‌المللی باید فرصت را مغتنم شمرده و از ذهنیت استبداد زده تاریخی با ویژگی-

های منحصر به آنکه همراه با فقدان فرهنگ و نبود تجربه رقابت سیاسی و نیز ضعف هاضمه سیاسی جامعه به منظور جذب گروه‌های متنوع مشارکت جو می‌باشد، فاصله گرفته و با ایجاد تحول در مجموعه این فرهنگ سیاسی رسوب کرده (بی‌اعتمادی، افراط و تفریط، رفتارهای دوگانه، علاقه به تئوری توطئه و توهم و...) در نهاد شخصیتی ما و فراهم نمودن زمینه‌های مشارکت و رقابت برای تمامی گروه‌های قومی - فرهنگی - تمدنی و نیز مساعد کردن شرایط برای نقش - آفرینی مردم در زندگی و سرنوشت خویش از فرصت به وجود آمده به نحو کامل، منطقی و بهینه استفاده ببریم. برای روشن‌تر شدن مطالب فوق باید تبیین کرد که بسترسازی از جمله معمول‌ترین الگوهای رابطه فرهنگ و سیاست می‌باشد، یعنی فرهنگ بستری برای شکل‌گیری سیاست در چارچوب خود می‌باشد. در واقع فرهنگ باید هویت فردی و جمعی را به هم پیوند بزند که هویت مشترک شکل بگیرد. در راستای تایید و تصدیق آنچه عنوان شد باید تصریح کرد ما در جامعه‌شناسی، مفهومی به نام اجتماعی شدن داریم که دوره‌های گوناگون سنی را برای ورود افراد به جامعه و نقش‌پذیری در آن مشخص می‌کند. در واقع نحوه برقراری ارتباط و تعامل با دیگران را باید در سنین پایین و در مدرسه به افراد آموزش داده شود که در غیر این صورت فضا را برای ایجاد وضعیت یا حالت آنومیک تقویت می‌کند. زمانیکه تغایر و تقابل میان فرهنگ و نسل، سطوح مختلف جامعه و حتی شهر و روستا به وجود آید حالت آنومیک در جامعه ایجاد شده است و فرد در جامعه نمی‌تواند هنجار مشخص و معینی را بپذیرد و دیگر درباره حوادث اطرافش نظر مشخصی ندارد. در اینجا است که مفهوم بسترسازی فرهنگی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بیشتر به چشم خواهد آمد. در این عرصه‌های فرهنگی باید ذهن جامعه با مفاهیم والای سیاسی عجین گردد و این امر مستلزم آن است که مسئولان هم، بستر مناسب آن را فراهم آورند و فرصت شکوفایی به افراد در این عرصه نیز داده شود و افراد دریابند که در چه جایگاهی توانایی انجام و پذیرش مسئولیت دارند. در واقع در مطالعات، آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی به بررسی رابطه انسان یا جامعه با قدرت حاکم می‌پردازد. باید بدانیم اهمیت فرهنگ سیاسی در این نکته است که با مطالعات مربوط به توسعه سیاسی ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. همانطور که روشن است فهم سیاسی از راه تقابل و تضارب آراء و اندیشه‌های نسبی به دست می‌آید نه مطلق‌اندیشی و جمود بر مبانی مقدرگرایانه اسطوره‌ای مآب. مطلق‌گرایی و مطلق‌اندیشی مشخصه جوامعی است که در آنها تفکر انتقادی نهادینه نشده است. از مطالعه فرهنگ سیاسی ایران با تاکید بر دوران معاصر و با دقت در عناصر ذهنی و سازه‌های بینشی قوام بخش این

فرهنگ و آثاری که این عناصر در شکل‌گیری و تشدید انگاره‌های ما با تاکید بر نقش پر رنگ گزاره تاریخی هویت-شخصیتی ایرانیان در نحوه برخورد با دنیای برون از دایره هم‌مشریان هم‌مسلك و هم‌قطاران محفلی، سخت می‌توان پذیرفت که این فرهنگ سیاسی به ظاهر سالم در صدد برافکندن طرحی نواز شکل اعتدال برآید. زیرا به تاسی از همین فرهنگ می‌باشد که همواره هنر ما در عرصه اندیشه و عمل حکایت افراط و تفریط بوده است. با توجه به شمردن مولفه‌های مختلف فرهنگ سیاسی و بررسی و تشریح آنها در این مقاله به نظر می‌رسد که عمده‌ترین عامل در همگرایی و ایجاد واگرایی و نرسیدن به جامعه ایده‌آل از نوع رفاهی-مادی و دور شدن گاه به گاه از آرمان‌ها و ارزش‌های انقلابی ایران اسلامی ضعف بسترها و ساختار-های فرهنگ است که سایر ساختارها را نیز متأثر از خود کرده است. ضعف ساختارهای فرهنگی نیز به نوعی مدلول ضعف در ساخت شخصیتی ما می‌باشد که ریشه در شکل پرورش و تربیت ذات شخصیتی افراد با توجه به نحوه آموزش فردی و جمعی ما دارد.

در پایان باید خاطر نشان ساخت که با توجه به شرایط موجود یعنی وجود ساختارهای برآمده از انقلاب اسلامی و نیز تحولات فرهنگی متأثر از پدیده جهانی شدن فرهنگ و تحولات ناشی از این فرآیند، روند عقلایی شدن فرهنگ سیاسی در جامعه ایرانی باید به شکل آگاهانه صورت بگیرد. البته لازم به ذکر است که هرگونه تغییرات در حوزه فرهنگ سیاسی ناشی از تحولات فوق را نباید با سیاست فرهنگی و یا متداخل بودن این دو (فرهنگ سیاسی و سیاست فرهنگی) با هم اشتباه شود، چرا که سیاست، اهداف و اولویت‌ها و برنامه‌های ما برای تغییر و تحول در راستای اعتلا بخشی فرهنگ سیاسی حاکم در ایران بسیار متفاوت‌تر از سیاست فرهنگی متأثر از فرآیند جهانی شدن فرهنگ می‌باشد. در واقع شناسایی پارامترهای مشترک نظام و جامعه، نه تنها در ایجاد جامعه و انسان نو ایران به ما کمک می‌کند بلکه موجب فاصله گرفتن این جامعه از شخصیت‌پردازی‌های اسطوره‌ای-مقطعی تاریخی متأثر از رویکردهای فرهنگی سیال حاکم در تاریخ این سرزمین می‌شود. در تلاش برای رسیدن به یک فرهنگ سیاسی وفاق‌گرا با ویژگی‌های مثبت-ایرانی-اسلامی و دور شدن هر چه بیشتر از فرهنگ سیاسی منازعه‌گرای عمومی موجود در جامعه، ابتدا به ساکن باید ایستارها و ارزش‌های سیاسی متعلق به گروه‌های مجزا (خرده فرهنگ سیاسی) را کنار زده و بعد با تلفیق ارزش‌ها و استراتژی‌های آگاهانه و شرایط اجتماعی و نیز ترکیب پیچیده‌ای از روش و سیاست‌ها موجب ایجاد برداشت‌های همسو (نه واحد) و هم جهت در جامعه باشیم و زمینه برای فعالیت شهروندان مشارکت جورا فراهم کنیم.

منابع فارسی

کتب

- الهی منش، محمدحسین (بی‌تا). نقش هویت فرهنگی در توسعه سیاسی، بی‌جا
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران، گام نو
- رضا قلی، علی (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی خودکامگی: تحلیل جامعه‌شناسی ضحاک ماردوش*، تهران، نشرنی
- سریع القلم، محمود (۱۳۷۵)، *توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل*، تهران، نشر سفیر
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۰)، *تضاد دولت و ملت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی

مقالات

- توحیدفام، محمد (۱۳۸۲)، *تنگناهای توسعه سیاسی به مثابه تهدیدی علیه امنیت ملی*، فصلنامه راهبرد، شماره بیست و نهم، پاییز
- سید احمد موثقی، سید احمد کرم زادی (۱۳۹۰)، *بررسی تأثیر ثبات سیاسی بر توسعه*، فصلنامه سیاست، دوره ۴۱، شماره ۳، پاییز
- شفیعی فر، محمد (۱۳۹۴)، *روند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی*، فصلنامه سیاست، دوره ۴۵، شماره ۱، بهار
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۴)، *نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایرانی*، تهران، اختران
- (۱۳۸۷)، *ملکم خان؛ نظریه پرداز نوسازی سیاسی در عصر مشروطه*، تهران، اختران
- کامران رحمانی و دیگران (۱۳۹۵)، *اجماع نظر نخبگان سیاسی و توسعه سیاسی (۸۴-۷۶)*، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هفتم، شماره ۲۹
- مسعود اخوان کاظمی، سید شمس‌الدین صادقی و ایوب نیکونهاد (۱۳۹۷)، *روند پژوهی فرآیند توسعه سیاسی در ایران معاصر*، فصلنامه مجلس و راهبرد، سال ۲۵، شماره ۹۵
- نصرت برزگر و دیگران (۱۳۹۸)، *نقش سیاست‌های قومی و مذهبی در مشارکت اقوام در امنیت*، توسعه همه‌جانبه و همگرایی با تأکید بر ترکمن‌های شمال و شمال شرق ایران، فصلنامه جغرافیا (برنامه‌ریزی منطقه‌ای)، سال نهم، شماره ۲